

## بررسی شرایط و معضلات زنان کارگر و زحمتکش در ایران

**پیام فدایی:** آنچه در زیر مشاهده می کنید متن سخنرانی رفیق سهیلا دهماسی در مراسم بزرگداشت روز جهانی زن است که در تاریخ یکشنبه ۱۱ مارس ۲۰۱۲، توسط "اتحاد زنان آزادیخواه" در تورنتوی کانادا برگزار شد. پیام فدایی این سخنرانی را از گفتار به نوشتار تبدیل کرده و با برخی ویرایش های جزئی به اطلاع علاقه مندان می رساند.

با سلام به همه شما دوستان عزیز، از طرف خودم و تشکل "اتحاد زنان آزادیخواه" روز جهانی زن را به شما، به همه زنان مبارز و انقلابی ایران، و بخصوص به زنان مبارز طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان تحت ستم، تبریک می گویم.

در ۸ مارس ۱۸۵۷، عده کثیری از زنان کارگر در شهر نیویورک در اعتراض به شرایط نامناسب محیط کار، ناکافی بودن دستمزدها، و ۱۲ ساعت کار روزانه، دست به اعتصاب زده و تظاهرات بزرگی را از محلات کارگری شروع کردند. وقتی که صف راهپیمایی به محله ثروتمندان نیویورک رسید، مورد هجوم خشونت بار پلیس قرار گرفت. در پنجاهمین سالگرد آن مبارزات، در ۸ مارس ۱۹۰۸ زنان نیویورک با شعار "نان و گل سرخ" اعتراضات متحد و گسترده ای را سازمان دادند و با انتخاب شعارهای مناسب، میزان بلوغ سیاسی خود را به نمایش گذاشتند. (نان سمبل رفاه و عدالت اقتصادی، و گل سرخ سمبل زندگی بهتر بود). دو سال بعد، در دومین کنفرانس بین الملل زنان سوسیالیست، ۸ مارس به پیشنهاد کلارا زتکین، به عنوان روز تلاش برای احقاق حقوق زنان اعلام شد. زنان در آلمان، اتریش، سوئیس و دانمارک و کشورهای دیگر، در حمایت و پشتیبانی از این تصمیم به راه پیمائی در ۸ مارس دست زدند.

امروز در چنین روزی، روزی که سمبل مبارزات انقلابی زنان آگاه طبقه کارگر است، یاد زنان چریک فدائی خلق در دهه ۱۳۵۰ ایران را گرامی می داریم. این زنان که با اعتقاد به یک تئوری انقلابی، تنها راه رهایی از همه ظلم و ستم های موجود را مبارزه قهرآمیز انقلابی توده ای برای سرنگون کردن رژیم شاه، از بین بردن سیستم سرمایه داری وابسته، و ایجاد جامعه ای آزاد و برابر جنگیده و جان خود را نیز در این راه گذاشتند. همچنین، یاد زنان آگاه و مبارزی را گرامی می داریم که پس از اینکه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی با کمک امپریالیست ها به قدرت رسید و انقلاب ۱۳۵۷ توده ها را به شکست کشاند، با الگو قرار دادن زنان انقلابی نسل پیش از خود، به مبارزه برای سرنگون کردن سیستم سرمایه داری وابسته ادامه دادند و در دهه ۱۳۶۰ یا در درگیری با پاسداران جمهوری اسلامی و یا در سیاه چال های رژیم در زیر شکنجه های دهشتناک مقاومت کرده و جان خود را فدای مبارزه برای کسب آزادی کردند. یاد زنان مبارز نسل جوان کنونی را گرامی می داریم که در خیزش انقلابی توده ها در سال ۱۳۸۸ در صف مقدم تظاهرات و درگیری های خیابانی قرار داشتند و در مبارزه با مزدوران جمهوری اسلامی در خیابان های شهرهای ایران قهرمانی هایی آفریدند که توده های آگاه جهان را به تحسین واداشت.

همان طور که در کلیپ هایی که پخش شد دیدیم، ریشه روز جهانی زن، مبارزات زنان کارگر علیه سرمایه داران است. در ایران نیز سرمایه داران داخلی دست در دست سرمایه داران خارجی، کارگران و زحمتکشان ایران را در ازای مزدی بسیار ناچیز مورد استثمار قرار داده و آن ها را به کار برده وار در فقر و فلاکت و گرسنگی کشانده و با بالا کشیدن سودهای نجومی حاصل از کار طاقت فرسا و ارزان آن ها، زندگی اشرافی برای خود مهیا کرده اند. بخشی از ثروت بی انتهای سرمایه داران داخلی و خارجی از طریق استثمار شدید زنان کارگر ایران به دست آمده است.

"ستم مضاعف" اصطلاحی است که مارکسیست ها از آن برای توصیف ستم هایی که به زنان طبقه کارگر می شود، استفاده کرده اند و به این معناست که به زنان طبقه کارگر دو نوع ستم می شود. یک نوع "ستم طبقاتی" که به خاطر "کارگر" بودنشان می بینند و یک نوع "ستم جنسیتی" که به خاطر "زن" بودنشان با آن ها مواجه هستند. بنابراین ستم هایی که به زنان طبقه کارگر می شود، از ستم هایی که به کارگران مرد می شود به مراتب شدیدتر است. در عین حال در جامعه ما که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد، زنان به طور وسیع از اقشار و طبقات مختلف خلق، علاوه بر همه ستم هائی که در کنار مردان هم طبقه ای خود متحمل می شوند، به خاطر زن بودنشان نیز شدیداً تحت ستم قرار دارند. در هر حال در همه جوامع سرمایه داری، "ستم مضاعف"، زنان کارگر را به تحت ستم ترین بخش طبقه کارگر و تحت ستم ترین بخش جامعه تبدیل کرده است. بیائید نگاهی بیاندازیم به زندگی برخی از زنان کارگر ایران، و ببینیم که ظلم و ستم هایی که زنان کارگر را به بردگان عصر تمدن تبدیل کرده و سود و ثروت های نجومی برای طبقه سرمایه دار به بار آورده، چگونه عمل می کنند.

یک راه اصلی برای افزایش سود، کاهش مخارج تولید است. مخارج تولید شامل مخارجی است که سرمایه دار بابت خرید مواد اولیه (مواد خام) و خرید نیروی کار (مزد کارگران) پرداخت می کند. موقعیت بی ارزش و تحقیرآمیزی که زنان ایران در قوانین و فرهنگ رژیم حاکم دارند، موجب شده که سرمایه دار خیلی راحت بتواند برای پائین آوردن مخارج تولید، نیروی کار زنان کارگر را خیلی ارزان (حتی ارزان تر از نیروی کار کارگر مرد) بخرد و سود خودش را خیلی بیشتر کند.

وقتی زن در قوانین جمهوری اسلامی، موجود بی ارزشی است، وقتی همه قوانین، مذهب و فرهنگ غالب برضد اوست، بنابراین برای سرمایه دار (که در واقع سران جمهوری اسلامی قانون و فرهنگ زن ستیز را قصداً در دفاع از سرمایه داران برای افزایش سود آن ها تنظیم و با زور و سرکوب به جامعه تحمیل کرده اند) خیلی راحت است که مزدی بسیار ناچیز به زن کارگر بدهد و سود خودش را روز به روز افزایش دهد. در همه جوامع سرمایه داری، زنان مزد خیلی کمتری نسبت به مردها، در ازای کار برابر، دریافت می کنند. اما این ستم بر زنان ایران خیلی شدیدتر و به شکلی عریان تر، در مقایسه با کشوری مثل کانادا، صورت می گیرد. زیرا که در کشورهای پیشرفته ای مثل کانادا قوانین و مقرراتی در نتیجه مبارزات زنان بوجود آمده اند که تا حدی آزادی و برابری زنان را تأمین می کنند. اما در جامعه ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که با تبدیل مقررات و فرهنگ ارتجاعی مذهبی زن ستیز به قوانین رسمی کشور، هر حق و حقوقی، از حق انتخاب پوشش گرفته تا حق درخواست طلاق، حضانت کودکان، ارث، حق انتخاب شغل و حرفه و غیره، از زنان سلب شده، رژیم مدافع سرمایه داری وابسته با دیکتاتوری شدید و عریان تلاش می کند که جامعه را در مقابل این همه ظلم و ستم به تسلیم وادارد. طبق قوانین و فرهنگ ارتجاعی جمهوری اسلامی، زن شهروند درجه دو است، موجودی که حضورش در جامعه فساد برانگیز است، جنس پستی که جایش کنج پستوخانه است و نباید حق و حقوقی برابر با مرد داشته باشد. با چنین جایگاه پست و موقعیت بی ارزشی که جمهوری اسلامی برای زن تعیین کرده، طبیعتاً زن باید مزدی کمتر از مرد داشته باشد، حتی اگر بیشتر و شدیدتر از او کار کند. اینجاست که هدف اصلی روبنای مذهبی زن ستیز جمهوری اسلامی مشخص می شود، که استثمار هر چه شدیدتر زنان با هدف کسب سود و ثروت بیشتر برای سرمایه داران است. به همین دلیل است که ایران تحت سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، بهشتی است برای سرمایه داران داخلی و خارجی. در واقع فرهنگ مذهبی ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی دهان بندی است که سرمایه دار هر جا که با کوچکترین اعتراضی علیه مزد کم و یا اخراج و عدم پرداخت مزد عقب افتاده و غیره مواجه شود، از آن استفاده می کند.

**به این مثال ها که تفاوت مزد کارگران زن و مرد در ایران را نشان می دهند، نگاه کنید. (۱)**

البته از آن جا که سرمایه دار همواره دنبال سود است و در همه جا، تا آن جا که می تواند، سعی می کند از طریق استثمار کارگران و بخصوص استثمار شدید زنان کارگر، سودهای افسانه ای به جیب خود بریزد، ما در همین کانادا هم شاهد این امر هستیم. یکی از

دوستانی که تازه از ایران آمده بود و هنوز زبان انگلیسی یاد نگرفته و برای پیدا کردن کاری به این در و آن در می زد، می گفت که یک روز یک کارگاه خیاطی را که کارگر استخدام می کرد، به او معرفی کردند. وقتی به محل کارگاه در حومه تورنتو رفت، دید که در سالن بزرگی ده ها دختر چینی پشت چرخ های خیاطی بی وقفه و مانند روپات مشغول کارند. صاحبکار به او گفته بود که برای هر تکه پیراهنی که بدوزد، یک دلار مزد دریافت خواهد کرد. دوست من که روز اول فقط توانسته بود یک تکه لباس بدوزد، می گفت که "خیلی ناراحت شدم، با خودم می گفتم اگر قرار است اینطور در کانادا کار کنم، بهتر است خودم را بکشم. با بغض در گلویم، به صاحبکار گفتم که فردا بر نمی گردم. بهم جواب داد که ناامید نشو، همه این ها که می بینی تند تند می دوزند، اولش مثل تو بودند. حالا راه افتاده اند. بعضی هایشان هم گروهی کار می کنند. هر کسی یک جای پیراهن را می دوزد و می دهد نفر بعدی جای دیگرش را بدوزد. این طوری بیشتر می دوزند..." این کار (راه انداختن چنین سوئت شاپ هایی) شاید در تورنتو دور از چشم قانون انجام شود، اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و فرهنگ زن ستیز و مردسالارانه اش، چیزی همه گیر و عادی و قانونی هم هست.

قالی بافی یکی از صنایعی است که در آن زنان نقش اصلی را دارند و پائین ترین مزدها را دریافت می کنند. زنان قالی باف جزو تحت ستم ترین کارگران ایران هستند. آن ها طبق قانون کار جمهوری اسلامی، "کارگر" هم به حساب نمی آیند. شاید شما هم دیده باشید که در خانه اکثر خانواده های کارگری، یک دار قالی هم هست. من در اینجا یک نمونه را می گویم که شرح حال خیلی از زنان قالیباف کشور ماست. مادر یکی از دوستانم، در زمان بچگی، پدر و مادرش را از دست داده بود و از سن پنج سالگی در خانه یکی از فامیل هایش به عنوان خدمتکار کار کرده بود و قالی بافی هم به او یاد داده بودند که برای آن ها قالی هم ببافد. مدتی پیش برایم صحبت می کرد، می گفت "اون موقع بچه بودم فکر می کردم چه مردم خوبی هستند که من را برده اند خانه اشان، نانم را می دهند. بعدها فهمیدم نانی که به من می دادند یک ذره از مزد کلفتی و قالی بافی هم به او یاد داده بودند که برای آن ها قالی هم ببافد. مدتی پیش برایم صحبت می کرد، من بزرگتر می شدم و کارهای خانه اشان را می کردم، آن ها آزادتر می شدند که بیشتر در مغازه اشان کار کنند. و هر چه بهتر قالی بافی یاد می گرفتم و برایشان می بافتم، وضع مالی آن ها بهتر می شد." وقتی که این دختر بزرگ شد و ازدواج کرد، شوهرش پیر بود و بعد از چند سال از کار افتاد. مادر مجبور شد برای تأمین زندگی خودش و شوهر پیر و پنج- شش تا بچه قد و نیم قد، قالی بافی کند. گاهی اوقات با زنان همسایه قالی می بافتند که سریعتر کار کنند و زودتر مزدشان را از سرمایه دار (تاجر فرشی که دار و پشم ها را به آن ها می داد) بگیرند. مادر خوشحال بود که در خانه خودش قالی می بافد. چون اگر می خواست در کارگاه های قالی بافی کار کند، که محیط های تاریک و سردی بودند، شاید خیلی زودتر دید چشمش را از دست می داد و زودتر آرتروز می گرفت. مادر قالی بافی را به دختر هایش هم یاد داد. دوست من، نسترن بعد از کار اصلی اش که کارگری در کارخانه بود، و یا در روزهای تعطیل، قالی می بافت. مجبور بود، چون مزدی که از کارخانه می گرفت هیچوقت کافی نبود. با این که مادر و دو تا دخترش کار می کردند، اما خانواده خیلی فقیری بودند. بچه ها یک اسباب بازی نداشتند. صبح تا شب توی خاک و خل ها بازی می کردند. یک جوی آب خیلی کثیفی از پشت خانه اشان می گذشت که چند تا بشکه وارونه توی آن گذاشته بودند برای اینکه مردم از رویش رد بشود، محل عبور بود. یک روز یکی از بچه های کوچک، دو سه ساله، حین بازی در جوب آب، توی بشکه وارونه گیر کرده بود. ظاهراً توی بشکه هم پر آب بود. تصادفی مردم فهمیدند و درش آوردند. بچه کبود شده بود و شانس آورد زنده ماند. نمونه ای را که توضیح دادم یعنی مادر نسترن و خودش که تمام عمرشان کار کرده اند، جسمشان از این همه کار یکنواخت داغان شده، نه حقوق بازنشستگی دارند، نه بیمه و هیچ حق و حقوق دیگری. چرا خانواده ای که همه افراد سالم بالای هشت سال آن، صبح تا شب یا در کارخانه کار می کنند یا فرش های گران قیمت می بافند، باید اینقدر فقیر باشند و صاحب کارخانه و تاجر فرشی که آن ها را به کار گرفته میلیاردر باشد؟ آیا غیر از این است که تنها با پرداخت مزد بسیار ناچیز به کارگرا، و مزد خیلی ناچیزتر به زنان کارگر، چنین نابرابری عظیمی می تواند وجود داشته باشد؟

آیا در جمهوری اسلامی، قانونی وجود دارد که تاجر فرش فروش را وادار کند مزدی عادلانه به قالی باف بدهد؟ مزدی که حداقل کمتر از حداقل حقوق تعیین شده در قانون کار نباشد؟ خیر، اولین بار در دوره خاتمی بود که نام کارگر را از کارگران قالیباف گرفتند. از آن زمان تا حالا، قالی باف ها قانوناً "کارگر" محسوب نمی شوند و تحت پوشش قانون کار قرار ندارند. هر چند که همان قانون کار

جمهوری اسلامی هم چیز به درد بخوری برای کارگران ندارد و آن قدر مبهم و ضد و نقیض است که سرمایه دار می تواند به راحتی آن را دور بزند و حق کارگر را بخورد و در ظاهر هم عملی غیر قانونی انجام نداده باشد. (مثال: بند (ز) ماده ۲۱ قانون کار، که در صورتی که در قرارداد کار (موقت یا دائم) چگونگی و نحوه فسخ قرارداد پیش بینی نشده باشد، در صورت وجود این بند در قرارداد، کارفرما برخلاف سابق و مفاد ماده ۲۵ قانون کار (که هیچ یک از طرفین به تنهایی قادر به فسخ قرارداد کار نبود) قادر به فسخ یک طرفه قرارداد کار حتی در صورت باقی بودن مدتی از آن، خواهد بود.)

توهین جنسی به زنان و تحقیر آن ها، یکی از جلوه های فرهنگ مردسالاری است که در محیط کار به کارگر زن فشار و ستم مضاعفی وارد می کند. همچنین خیلی مواقع هر وقت کارگر زن با صاحبکار سر حقوق یا هر چیز دیگری اختلاف داشته باشد، صاحبکار با زدن چنین اتهاماتی تهدیدش می کند که آبرویش را خواهد برد. آن وقت کارگر زن مجبور میشود از حقش بگذرد و اعتراضی هم نکند. این امر قبلاً هم وجود داشته و امروز تحت سلطه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی دامنه بیشتری پیدا کرده و این فرهنگ ارتجاعی به خاطر زن ستیزی این رژیم حتی بیشتر از گذشته رواج پیدا کرده است. قبلاً از نسترن به عنوان یک دختر رنج دیده کارگر صحبت کردم. او در سن ۱۳، ۱۴ سالگی، به عنوان بچه بزرگ خانواده عملاً همراه با مادرش، سرپرست خانواده شد و باید کار می کرد. اما مرتباً باید محل کارش را عوض می کرد چون هر جایی که می رفت بعد از مدتی متوجه می شد که صاحب کار قصد سوءاستفاده جنسی از او را دارد. بخشی از حقوقش را نگرفته، از آن جا فرار می کرد و می رفت یک جای دیگه کار می کرد. همه دخترهای جوان کارگر وضعیت او را داشتند. چیزهایی در مورد دخترهای محله اشان می گفت که ما دخترهای خانواده های متوسط هیچ وقت در ذهنمان جا نمی گرفت. به عنوان مثال از دختری می گفت که در سن پنج- شش سالگی فروخته شد به مرد معتادی که او را به فحشاء واداشت.

یادم است نسترن در مورد یکی از صاحبکارهایش صحبت می کرد که آدم خیلی لمپنی بود. مرتباً راه می رفته و به کارگرها فحش می داده. به عنوان مثال به آن ها می گفت "اگر یک بز بیارم ببندم اینجا بهتر از شماها کار میکنه" همه از دست او ناراحت بودند. حقوقشان را هم به موقع نمی داد، وقتی هم که مزدشان را می داد کمتر از آن چه بود که از اول با آن ها قرار گذاشته بود. قرارداد کتبی نداشتند. بالاخره یک روز نسترن سپر بلا شد و رفت با او صحبت کند. نسترن می گفت "رفتم تو دفتر کارش، بهش گفتم آقا لطفاً حقوق هامونو به موقع بده، احتیاج داریم، خرج داریم، اگر پول ما را ندهی، ما از کجا بیاریم غذا بخوریم، از کجا کرایه اتوبوس بدهیم بیائیم سر کار؟ بهمون فحش نده. ما که داریم برای تو اینقدر کار می کنیم، حداقل فحشمون نده." نسترن می گفت: "من این چیزها را گفتم، او هم نگاهم می کرد. بعد گفت: ببین، اگر داری این حرف ها را می زنی که برای من عشوه بیایی، بهت بگم، من زن دارم. بیخودی عشوه نیا." نسترن می گفت: "من ماتم برد که چرا مرتیکه حرف نامربوط می زنه. این چیزهایی که این میگه که جواب حرف من نیست!" بالاخره نسترن اخراج شد. حقوق عقب مانده اش را هم نتوانست بگیرد. او می گفت "می ترسم برم سراغ پولم، و او آن تهمت ها را به من بزنه و آبرومو ببره. اگر مادرم این چیزها را می شنید دق می کرد. سرمو انداختم پائین رفتم خونه. یک مدتی بیکار بودم. مادرم هر روز می گفت دختر برو سر کار. پول نداریم."

بسیاری از زنان کارگر، مانند نسترن و مادرش، زنانی هستند که در اثر طلاق یا پیری و از کار افتادگی و یا فوت همسرانشان، (گاهی اوقات به دلیل اعتیاد یا زندانی شدن همسر) و یا به هر دلیل دیگری که تفاوتی در اصل موضوع ندارد، به سرپرست خانواده تبدیل شده اند. طبق آمار رسمی، در سال ۱۳۸۵ یک میلیون و ۶۴۱ هزار نفر زن سرپرست خانوار در ایران بوده. اما این زنان در جمهوری اسلامی، با توجه به قوانین و فرهنگ ارتجاعی و زن ستیزش، از نظر حق و حقوق در رده مردهای سرپرست خانوار قرار ندارند، دلیلش هم این است که دست سرمایه داران باز باشد که هر چه بیشتر آن ها را استثمار کنند. به عنوان مثال زنی که سرپرست و نان آور

اصلی خانواده اش است، حتی اگر در جایی کار کند که تحت پوشش قانون کار باشد، حق اولاد به او تعلق نمی‌گیرد و بعد از مرگ او هم مستمری به فرزندان او تعلق نمی‌گیرد.

اجازه بدهید یک ماجرای را هم در رابطه با یک زن کارگر در یکی از بیمارستان‌ها در ایران تعریف کنم که به عنوان یک نمونه نشان دهنده ابعاد ظلمی است که به زنان کارگر سرپرست خانواده می‌شود. زن کارگری بعد از سال‌ها کار رسمی در بیمارستان، در اثر بیماری فوت کرد و همکارهایش خیلی تحت تأثیر وضعیت کودکان بازمانده او قرار گرفته بودند. بچه‌های خیلی کوچکی سرپرستی نداشتند و پولی هم پس از مرگ مادرشان به آن‌ها نمی‌رسید. از آن‌جا که این آینده‌سفر در انتظار دیگر زنان کارگر سرپرست خانواده هم بود، یکی از آن زنان کارگر وقتی رفته بودند مسجد برای تشییع جنازه همکارش، رفت پشت بلندگوی مسجد و شروع کرد فریاد زدن که "چرا بچه‌های یتیم یک زن کارگر، مستمری ندارند؟" آخوند مسجد تا آمده بود میکرفن را از او بگیرد که "زن نباید در مسجد صحبت کند"، با داد و بیداد زن‌های عصبانی روبرو شده و وادار به سکوت شده بود. کسی که این واقعه را از نزدیک دیده بود تعریف میکرد که: کارگران زن تشییع جنازه را به یک حرکت اعتراضی علیه قوانین زن‌ستیز جمهوری اسلامی تبدیل کردند. زن‌ها یکی یکی می‌رفتند پشت بلندگو و وضعیت خودشان به عنوان زنان کارگر بی‌حق و حقوق را توضیح می‌دادند. مردهای کارگر اول سعی داشتند زن‌ها را آرام کنند و از حمله پاسدارها به مسجد بترسانند، اما بعد خودشان هم تحت تأثیر قرار گرفتند و آن‌ها هم شروع کردند به حرف زدن.

در جمهوری اسلامی، علاوه بر قوانینی این‌چنینی که در جهت استثمار هرچه بیشتر زنان کارگر است، ترفندهای دیگری نیز برای سودجویی از زنان کارگر و به نفع سرمایه‌دار وجود دارد. یکی از آن ترفندها خارج کردن کارگاه‌هایی که کمتر از ۱۰ کارگر دارند، از قانون کار است. همانطور که می‌دانید، هدف از به اصطلاح "قانون کار" این است که در آن حداقل مزد، حداکثر ساعات کار روزانه و ماهانه، حق بیمه بازنشستگی، بیمه عمر، بیمه حوادث و درمان و حقوق دوران بارداری و پس از تولد بچه، و یا مخارج مهدکودک و دیگر موارد یک قرارداد کار تعیین شود، و مقررات مربوط به نظارت و بازرسی برای اطمینان از اجرای این قوانین را نیز مشخص کند. اما در زمان خاتمی کارگاه‌هایی که کمتر از ۱۰ کارگر دارند از حوزه قانون کار خارج شدند. اکثر زنان کارگر ایران در اینگونه کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند. در نتیجه سرمایه‌داری که زنان را در این کارها به کار می‌گیرد، از یکطرف حقوقی کمتر از حداقل تعیین شده در قانون به آن‌ها می‌دهد، و از طرف دیگر هیچکدام از حق و حقوقی را که در بالا نام برده شد، به زنان نمی‌دهد و از این طریق سود هر چه بیشتری نصیبش می‌شود.

تنها در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر نیست که کارگران زن حقوق کمتری از مردها می‌گیرند. سرمایه‌دار از روش‌های دیگری هم برای استثمار هر چه بیشتر زنان استفاده می‌کند. به عنوان مثال در گزارشی از ایلنا تحت عنوان "پشت صحنه صنعت خودرو سازی کشور" - ایلنا) در مورد کارخانه‌ای در پنج کیلومتری اراک که کارش تولید قطعات ماشین است نوشته شده است که در آن کارخانه، به جای مردها، دخترها و زنان را با مزدی خیلی کمتر استخدام کرده‌اند. وقتی گزارشگر از افرادی به نام صادقی و احمدی که مدیران و سرمایه‌گذاران کارخانه مزبور هستند، دلیل استخدام زن‌ها را می‌پرسد، صاحبان کارخانه از دلیل اصلی که مزد کم زن‌ها نسبت به مردهاست، حرفی نمی‌زنند و جواب می‌دهند که "مردها همیشه با هم دعوا می‌کنند یا مواد مخدر می‌کشند، همیشه خمارند و حوادث ناشی از کارشان زیاد است. وقتی در مقابل کارکرد ضعیفشان اعتراض می‌کنیم، دست به یقه می‌شوند." این صاحبان کار که چنین اتهاماتی را به کارگران مرد می‌زنند در ادامه صحبتشان معلوم می‌کنند که علت استخدام زن‌ها به جای مرد از طرف آن‌ها دقیقاً به خاطر استثمار کردن شدیدتر زنان است. آن‌ها در ادامه صحبت قصد واقعی خود را این‌گونه لو می‌دهند: "اما زن‌ها چون می‌ترسند کارشان را از دست بدهند، اهل درگیر شدن نیستند. دقت کارشان بالاتر است، ظریف کار می‌کنند و قانع هستند." وقتی گزارشگر در مورد لیست حقوقی کارگران می‌پرسد، جواب می‌شود که "قبل از این که آن‌ها (کارگران) بگویند خودمان می‌گوئیم. قراردادهای سفید امضا است، حقوق‌ها زیر قانون کار و دستی دریافت می‌شود و لیست پرداخت و دریافتی نداریم." گزارشگر می‌گوید حقوق‌ها ۴۰ تا

۱۵۰ هزار تومان است، که مطابق قانون کار نیست. در جواب گزارشگر در این رابطه مدیر کارخانه می گوید "اگر شما می‌توانید بهتر اداره کنید شرکت را تمام و کمال تحویل بگیرید. خود ما قربانیان مافیای تولید خودرو در کشوریم. صنعتگران و مدیران کلان تولید خودرو قطعات را با همان نرخ سال ۱۳۸۰ از ما خریداری می‌کنند در حالی که همراه با تورم و افزایش نرخ مواد اولیه، نرخ کارگر نیز افزایش می‌یابد و ..."

گزارشگر در توصیف فضا و محیط کار می گوید "در سالنی کمتر از ۱۰۰ مترمربع دستگاه‌ها در کنار هم با سرعت تمام کار می‌کنند و دختران نوجوان و زنان جوان بدون هیچگونه لباس کار ایمنی، عینک و دستکش و گوشی در فضایی پر از صدای زبر و خشن قطعات را به زیر دستگاه قرار می‌دهند با ضربه محکم پا اهرم بالابرنده را به سوی بالا هدایت و پس از کوبش سخت صفحات بر قطعه سپر خودرو را از زیر گیره بیرون می‌کشند. سمباده می‌زنند، صاف می‌کنند و پس از شمارش در دسته‌های پنجاه تایی و چیده شدن روی سطح مقابل دختر جوانی که اندامش از بقیه درشت‌تر است دسته پنجاه تایی را در آغوش به سختی فشرد و به سوی ماشین حمل می‌برد که پسری نوجوان، آن را می‌راند. خمیده و لنگان قدم برمی‌دارد. در سالن کوچک مجاور نیز قطعات دیگر که کوچک‌ترند در بسته‌های یکپار و پانصد تا چهار هزار تایی شمارش و با نظم بسیار در کارت‌ن چیده می‌شوند و کارت‌ن‌ها را دخترک هفده ساله که از او به جای ماشین حمل استفاده می‌شود در فرغون چیده و در گوشه اتاق روی هم قرار می‌دهد تا توسط ماشین دیگر که پسر نوجوان دیگری رانندگی را بر عهده دارد به سوی خودروهای حمل بار منتقل شود." در اینجا گزارشگر از پسر یکی از مدیران حرف می‌زند که کمد پر از لوازم و ابزار و لباس ایمنی را نشان‌شان می‌دهد و علت عدم استفاده کارگران از این وسایل را بی‌توجهی آنان به امکانات موجود عنوان می‌کند. و مطرح می‌کند که اما، یک کارگر زن به نام طاهره که هفت سال است در آنجا کار می‌کند، "در یک لحظه کوتاه غیبت کارفرما، با هراسی نمایان در نگاهش می‌گوید: "حادثه کار کم داریم چون بچه‌ها دقت می‌کنند اتفاقی برایشان نیفتد اما کار سخت و سنگین است. حمل بسته‌های سنگین، براده‌های فلزات معلق در هوا، خستگی بدون استراحت، بوی تند نامطبوع حاصل از تراش و سمباده قطعات با حقوق ۴۰ تا ۱۵۰ هزار تومان، درد همه بچه هاست. ناچاریم، از بدبختی روزگار این جا کار کنیم." گزارشگر ادامه می‌دهد که: "اکثر این‌ها تنها نان آور خانه‌اند همسران مردان زندانی، بی‌کار، معتاد و دختران پدران پیر درمانده از کار افتاده و یا لابلایی". البته گزارشگر دیگر نمی‌گوید که همه آن چه او در مورد شوهر یا پدر این زنان مطرح می‌کند، خود محصول جامعه ظالمانه سرمایه داری و سلطه رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی است. واقعیت این است که خیلی از کارگرهای مرد، مواد مخدر را برای تفریح نمی‌کشند بلکه شرایط مشقت بار زندگی و محرومیت‌های مختلف آن‌ها را به چنین کاری می‌کشاند. در شرایطی که حقوق کارگران مرد کفاف گرانی و مخارج کنونی زندگی‌شان را نمی‌دهد و مجبورند دو شیفت کار کنند، بعضی از آن‌ها برای اینکه خستگی آن‌ها را از پا در نیارند و بتوانند دو شیفت کار کنند، از مواد مخدر استفاده می‌کنند. صاحب کارخانه هم استفاده از مواد مخدر را در داخل کارخانه آزاد کرده است. بعضی از صاحب کارخانه‌ها خودشان مواد را هم به کارگرها می‌فروشدند و از آن جا هم یک سودی می‌برند.

دور کاری به معنی کار در خانه (کار برای سرمایه دار، از راه دور) است و روش دیگری برای پرداخت مزد کمتر به کارگر و کاهش مخارج دیگر، و از طرف دیگر روشی برای دور کردن کارگران از هم و مانعی بر سر راه اتحاد مبارزاتی آن‌هاست. کارگر دورکار، مزدی به مراتب کمتر از کارگری که حتی در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کار می‌کند، می‌گیرد. سرمایه دار مواد اولیه کار را به کارگر می‌دهد که کار را در خانه انجام دهد. یعنی در واقع کار کنتراتی است. کارهای مختلفی از درست کردن مواد غذایی گرفته تا تمیز و بسته بندی سبزیجات و حبوبات، صنایع پوشاک، صنایع دستی و تزئینات، و حتی مونتاژ وسایل الکترونیک نیز با این روش انجام می‌شوند. در این روش کار آن قدر سود نصیب سرمایه داران می‌شود که اخیراً دولت در مورد کارمندان هم اعلام کرد که به زودی هشتاد درصد کارمندهای دولت دورکار می‌شوند. یک دلیل این است که جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سرمایه دار وابسته، مجبور به پیاده کردن سیاست‌های مثلاً "تعدیل اقتصادی" و دیگر برنامه‌های بانک جهانی است. یکی از تأثیرات دورکاری این است که وقتی که کارگران در یک محل جمع نیستند و همدیگر را نمی‌شناسند، مبارزه و اعتصاب و اعتراض علیه مزد کم، علیه اخراج‌ها و غیره،

امکان پذیر نمی شود. کارگرهایی که دور از هم کار می کنند اصلاً از اخراج دیگری خبردار نمی شوند که بخواهند اعتراضات جمعی بکنند. این به نفع سرمایه داران و دولتشان است که بخصوص در شرایط بحران کنونی به کاهش حقوق و اخراج کارگر و کارمند دست زده اند. درضمن، در دورکاری، ارتقای شغلی هم وجود ندارد.

فقدان وسایل ایمنی و شرایط نامناسب کار که باعث مبتلا شدن کارگران به انواع بیماری های می گردد، در کارخانه های ایران امری طبیعی است. اکنون یک نمونه زنده از این وضعیت را از زبان یکی از کارگران کارخانه تولید قرص های حشره کش در اینجا نقل می کنم. او وقتی وارد این کارخانه شد، یک دختر کم سن و سالی بود. تعریف می کرد که او و دختر و پسرهای همسن و سال او حدود دوازده ساعت در روز روی کف سیمانی کارخانه می نشستند "خمیر مواد شیمیایی حشره کش را از توی سطل های بزرگ با دست درمی آوردیم (بدون دستکش- برای صاحب کار مهم نبود این بچه های کارگر بعدها به خاطر این کار سرطان پوست بگیرند. او تنها به این فکر می کرد که مخارج تولید را هر چقدر می تواند کمتر کند.) خمیر حشره کش را می مالیدیم روی صفحات کاغذی بزرگ و یک ورقه کاغذ دیگر روی آن می کشیدیم. بعد از خشک شدن خمیر، آن را در قطعات مربع شکل دو سانتی می بریدیم. وقتی کف کارخانه پر می شد، صاحب کار می گفت بچه ها حالا بیائید توی این اتاق شکلات ها را بسته بندی کنید. صابون هم توی دستشویی نبود. با آب خالی دستمونو می شستیم و می رفتیم شکلات ها را توی پلاستیک می پیچوندیم. من همه اش در فکر بچه هایی بودم که بعداً این شکلات ها را می خورند. بعد که شکلات ها تمام می شد، می رفتیم قرص های حشره کش را که خشک شده بود تکه تکه می کردیم و بسته بندی می کردیم. آنوقت سطل های پر از مواد شیمیایی جدید را می آورد که یک سری دیگه درست کنیم. تا شب کارمان همین بود. بعد از دوازده ساعت یکسر نشستن روی زمین سیمانی (که خیس و به مواد شیمیایی هم آلوده بود) وقتی شب می خواستیم برگردیم خونه همه عضلات و دست و پا و شانه و کتفمان درد می کرد و توی اتوبوس از خستگی خوابمان می برد. "همان طور که اشاره کردم این فقط یک نمونه از شرایط نامناسب کار در کارخانه های ایران است. سرمایه داران در همه جا شرایط ظالمانه مشابهی را برای کارگران در هر بخشی بوجود آورده اند. مثلاً در معادن حتی یک لیوان شیر را هم از آن ها دریغ می کنند که کلی میتواند از آسیب هائی که کار در زیر زمین به ریه آن ها وارد می کند، جلوگیری کند.

قرارداد های موقت هم یک شیوه دیگر برای استثمار بیشتر کارگران است که بیست سال پیش به قانون کار چسباندند. برخی از کارگرهایی که قبلاً قرارداد ثابت و طولانی مدت داشته اند، اخراج شده و مجدداً با قرار جدید موقت استخدام شده اند. این موضوع شامل حال اکثر کارگران زن ایران است که باعث محرومیت آن ها از اندک حقوق درج شده در قانون کار شده است.

یکی دیگر از مشاغلی که زنان بیشتر به آن می پردازند، کارگری در مزارع کشاورزی است. در گیلان که بیشترین تولیدات برنج ایران را دارد، اکثر کارگران فصلی زنان هستند. نشاکاری سخت ترین مرحله تولید برنج است و در گیلان توسط زنان انجام می شود. زن هائی که در این بخش کار می کنند کارگران فصلی هستند. چگونگی به کار گرفته شدن آنها توسط صاحبان زمین خود شکل کار برده وار آن ها را نشان می دهد. این زن های کارگر، صبح زود در محل های بخصوصی می ایستند، درست مثل بازار برده فروشی که برده ها را برای فروش عرضه می کردند. این زن های کارگر در آن جا منتظر می مانند تا مباشر ها که در واقع واسطه هستند، با وانت بیایند و از میان آن ها دخترهای جوان تر و قوی تر را ببرند سر کار. این کارگران نشاکار از ساعت هفت صبح تا هفت شب کار می کنند. یکی دو ساعت جمعاً وقت ناهار و چای خوردن و تعویض لباس به آن ها داده می شود و مزد آن ها ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان در روز است. آن ها تمام این ۱۰ ساعت کار را در حالت خمیده هستند. کفش هم ندارند. دست و پایشان مدام در آب است و اغلب آن ها همه ناخن هایشان افتاده است. درد روماتیسم و واریس را هم با تریاک ساکت می کنند که بتوانند به کارشان ادامه بدهند. این مسئله باعث میشه که بچه های کارگرانی که مادر شیرده هستند هم از زمان نوزادی به مواد مخدر معتاد شوند.

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که رژیم سرمایه دارهاست، کارگران کشاورز از ابتدایی ترین وسایل ایمنی کار محرومند و در نتیجه بیشترین حوادث ناشی از شرایط کار و مرگ و میر ناشی از آن در میان کارگران کشاورزی دیده می شود. به عنوان مثال بیماری ای در میان زنان شالیزارهای گیلان وجود دارد به اسم "تب شالیزار". این بیماری یکی از گسترده ترین بیماری های مشترک انسان و حیوان است. میکرب آن از حیوانات اهلی و وحشی (مثل موش) وارد آب های راکد می شود و از آنجا از طریق کوچکترین زخم و خراشی در پوست، یا در ذرات میکروسکوپی آب معلق در هوا وارد چشم می شود و سریعاً وارد خون می شود. زالو و مار که در این آب ها زیاد است، موجب شده که دست و پای زنان دائماً زخم باشد. علایم این بیماری مثل سرماخوردگی شدید، آنفولانزا، است و برای همین کارگران فقیر آن را نادیده می گیرند. اما این بیماری اگر درمان نشود شخص را می کشد و در زنان حامله موجب مرگ جنین می شود. کارگران می توانند با پوشیدن چکمه ها و دستکش های بلند و عینک های ایمنی جلوی آن را بگیرند. اما اینها خرج دارد و سرمایه دار حاضر نیست پرداخت کند و سود و ثروت خودش را کاهش دهد. هر سال تابستان و بهار عده ای از زنان کارگر در اثر ابتلا به این بیماری میمیرند. آمار دقیق مرگ و میر در اثر این بیماری در دست نیست. دکترها جرئت ندارند آمار دقیق آن را بدهند. عمال جمهوری اسلامی که مدافع سرمایه داران هستند، شرایطی ایجاد کرده اند که دکترها اطلاعاتی در رابطه با آمار این بیماری به کشاورزان نمی دهند.

سرمایه دار در ایران موجودی نامرئی نیست. گاهی اوقات به کسانی برخورد می کنیم که با تعجب می گویند "میدانی فلان آخوند در چندین بانک اروپا و آمریکا چند میلیارد دلار و یورو دارد؟" تعجبی ندارد! سران رژیم، از آخوندها و بچه هایشان گرفته تا کت شلواری های اصلاح طلبان و این جناح و آن جناح و افراد خانواده و وابستگانشان و همه دوستان و دور و بری هایشان، و همه آن سرمایه دارانی که اگر هم صاحب مقامی دولتی نیستند اما وجودشان به این رژیم وابسته اند و تلاش می کنند آن را حفظ کنند، طبقه سرمایه دار ایران را تشکیل می دهند. سود های نجومی حاصل از غارت نفت و دیگر منابع طبیعی ایران که باید خرج مردم ایران شود، ثروت نجومی که از استثمار کارگران به دست می آید، همه اینها منابع ثروت های افسانه ای این طبقه زالو صفت است. برای نسترن ها که دشمن اصلی جلوی چشمشان است، آن که تمام این سال ها شیره جان او را مکیده، از دسترنج او و فرزندان او میلیاردر شده، سران جمهوری اسلامی، عمال جمهوری اسلامی، سرمایه داران وابسته و سرمایه داران خارجی هستند که تا این رژیم زنده است، وقت را غنیمت دانسته و به جان کارگران ایران افتاده اند. در نتیجه، نسترن ها به روشنی می دانند که تنها با مبارزه انقلابی برای سرنگونی این رژیم، برای از بین بردن این سیستم است که می توانند از شر ستمگرانشان خلاص شوند. زنان آگاه کارگر می دانند که جز با اتحاد مبارزاتی با مردان آگاه هم طبقه خود، نمی توانند در این مبارزه پیروز شوند.

## سهیلا دهماسی

یکشنبه ۱۱ مارس ۲۰۱۲

زیرنویس:

۱ - در هنگام سخنرانی، اسلاید هایی که آمارهای مختلف را نشان می دادند و یا عکس هایی از زنان کارگر در حین کار بودند، نمایش داده می شد.